

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

**بررسی تحلیلی روابط میان
مسائل ادبیات عرب و مباحث
اصول فقه**

حجت الاسلام و المسلمین محمد حسن ربانی بیرجندی

مدرسه علمیه عالی نواب

فهرست مطالب

بررسی تحلیلی روابط میان مسائل ادبیات عرب و مباحث اصول فقه ب

مقدمه.....	ه
مدخل.....	7
مؤسس علم اصول.....	7
نظر حسن حنفی.....	7
بنیة علم اصول.....	12
نظر مصطفی عبدالرزاق در مورد جایگاه علم اصول فقه.....	13
سلطة شیوه کلامی بر اصول.....	14
نظر فقهای ابوحنیفه نسبت به علم اصول.....	15
تاریخچه روش متکلمان.....	16
موضوع مناسبی: جایگاه ادب در مباحث علمی.....	17
تاریخچه و سیر علم اصول.....	20
آغاز علم اصول از حجیت خبر واحد.....	21
تاریخچه بحث از بنیه علم اصول.....	23
ارکان علم اصول و مقایسه بنیة علم اصول شیعه و اهل سنت.....	25
ارکان علم اصول.....	26
مباحث الفاظ.....	26
جایگاه الفاظ در فقه.....	28
امارات در علم اصول.....	28
قطع در علم اصول.....	30
بی توجهی به علاج الحدیث در اصول.....	31
مقایسه بنیه اصول شیعه و اهل سنت.....	32
جایگاه و اهمیت مباحث الفاظ.....	35
تاریخچه مباحث الفاظ در علم اصول.....	36
نقش موضوع علم اصول در تأثیرگذاری ادبا.....	37
توسعه موضوع علم اصول.....	38
اهمیت مباحث الفاظ.....	39
مراد از مشترک لفظی.....	42

مقدمه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على سيدنا و مولانا ابوالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين.

دوستان عزيز، موضوعی که برای این جلسه در نظر گرفته شده که پیرامون آن صحبت کنیم، درباره مباحث الفاظی است که در علم اصول مورد بحث قرار می‌گیرد و جایگاه مباحث الفاظ در علم فقه و تأثیرش در فقه.

اجازه بدهید من در سه یا چهار مرحله‌ای که بحثم را در نظر گرفتیم، خدمت شما مطلب را ارائه بدهم. ابتداء یکی دو مطلب به عنوان مدخل [گفته می‌شود] و بعد وارد اصل قضیه می‌شویم.

تأسیس ۱۰۸۶ ه.ق

مدرسه علمیه عالی نواب



مدخل



مؤسس علم اصول

مطلب اول اینکه در اینکه علم اصول، مؤسسش که بوده است؟ علمای اهل سنت تقریباً قریب به اجماع می‌گویند ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی، متوفای ۲۰۴ در کتاب الرساله ی خودش و الام خودش، مخصوصاً درباره حجیت خبر واحد بحث می‌کند. علمای شیعه از جمله مرحوم آیت الله سید حسن صدر کاظمینی متوفای ۱۳۵۳ در کتاب تأسیس الشیعه لعلوم الانسان معتقد است که اول من اسس علم اصول الفقه، هو هشام بن حکم. هشام بن حکم از اصحاب امام صادق علیه الصلاه والسلام است و یک متکلم است. سامی نشار مصری، خیلی از هشام به عظمت یاد می‌کند در کتاب تاریخ علوم عقلی خودش و به تعبیر دیگر، هشام صاحب مکتب است. می‌گوید اعتقادات شیعه، مولود تفکرات و بیانات هشام بن حکم است.

مرحوم صدر و دیگران که معتقدند هشام بن حکم متوفای ۱۹۹ کتابی در علم اصول داشته است، کتاب‌هایی داشته است، به این سخن نجاشی تمسک کردند که نجاشی در کتاب رجال خودش گفته است له کتاب برای هشام بن حکم «کتاب رساله فی الالفاظ»^۱.

نظر حسن حنفی

حسن حنفی یک دانشمند برجسته مصری است که در ۵۰ یا ۶۰ ساله اخیر خیلی نظریات خوبی را مطرح کرده است. از این منورالفکرهای مصر است. کتاب‌های گوناگونی دارد. از جمله یک کتاب خیلی علمی خوبی دارد با عنوان علم اصول الفقه من الجدل الی النفس. کتابخانه دفتر تبلیغات دارد. اینجا در

۱. نجاشی، رجال النجاشی، ج ۱، ص ۴۳۳.

کتابخانه نداریم. اگر آنجا مراجعه کنید، دوستان خواهند دید، ایشان یک بحثی را باز می‌کند، می‌گوید «بنیه علم اصول الفقه عند الشیعه الامامیه». بنیه علم اصول فقه در نزد شیعه امامیه که این مدخل، مدخل دوم ما خواهد بود که من به آن اشاره خواهم کرد. ایشان می‌گوید که اگرچه علمای شیعه مدعی شدند که علم اصول فقه، مؤسسش هشام بن حکم است؛ اما عبارت نجاشی دال بر این نیست که مؤسسش هشام بن حکم باشد؛ چون نجاشی می‌گوید «له رساله فی الفاظ» و شاید این رساله در الفاظ، در مباحث اصولی نباشد. در حقیقت عبارت نجاشی این است «و له رساله فی الرد علی ارسطالیس»^۱ غالب کتاب‌های هشام بن حکم، صیغه کلامی داشته است. در رد ارسطالیس بوده است. زمانی بوده است که ابوجعفر منصور دوانیقی، بیت‌الحکمه را در بغداد باز کرد و بعد آن هم هارون الرشید به بیت‌الحکمه دامن زد و عبدالله بن مقفم، مترجم ایرانی تبار را آوردند، دیگران را آوردند، علوم عقلی ایرانی، علوم عقلی هندی، علوم عقلی ابریق، یعنی اروپایی را ترجمه کردند و اینها به جهان اسلام سرایزیر شد.

جزو نقشه‌های فرهنگی بسیار تیزی بود که با فرهنگ اسلامی مخالفت می‌کرد. از طرفی شعارشان این بود که فضا را باز نگه دارند. از طرفی شعارشان این بود که فرهنگ ما آزاد است و باید از اینها استفاده کنیم. هارون الرشید، شخصی به نام بطریق، یعنی فرمانده لشکر را به ابریق یعنی اروپا فرستاد که از آنجا کتاب‌های رومی را جمع‌آوری کرد و آورد و در بیت‌الحکمه اینها را ترجمه کردند. حسن حنفی می‌گوید اینها همه در رد ارسطالیس است. هشام بن حکم کسی بود که به مبارزه با اینها پرداخت. اولین علمی که در بیت‌الحکمه ترجمه شد و وارد جهان اسلام شد، علم فلسفه شد. فلسفه در آن اولین استعمالش که

در بیت‌الحکمه به کار رفت، به معنای منطقی به کار رفته است؛ نه به معنای فلسفه اصطلاحی خودمان. لذا اولین علمی که ترجمه کردند، در حقیقت آن قواعد منطقی ارسطو بود که به‌وسیله عبدالله بن مقفع ترجمه شد. بعدها کلیده‌ودمنه ترجمه شد. از زبان هندی به فارسی ترجمه شده بود قبلاً و بعد به‌وسیله همین عبدالله بن مقفع به عربی ترجمه شد که الان نسخه اصلی کلیده و دمنه‌ای که در حقیقت از زبان حیوانات حکمت‌ها را بیان می‌کند که مؤلفش هم یک حکیم هندی بوده است، از بین رفته است. نسخه ثانوی هم که ترجمه به فارسی بوده است، از بین رفته است. نسخه‌ای که باقی است، همین ترجمه عربی است که اخیراً در مصر، با تحقیق خیلی زیبا و مقدمه‌ای کامل، چاپ شده است و در کتابخانه‌ها موجود است. می‌توانید مراجعه کنید. علاوه‌بر آن چاپ‌هایی که قبلاً در ایران موجود بود.

حسن حنفی چه می‌گوید؟ می‌گوید ما با این تاریخی که در باب بنیه علم اصول بحث می‌کنیم، من معتقد هستم مؤسس علم اصول، هشام بن حکم نیست. مؤسس علم اصول همان شافعی است؛ ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی، متوفای ۲۰۴ اهل غزه. همین شهری که الان اسرائیلی‌ها شدید می‌کوبند و امیدواریم که خداوند متعال، مسلمین را از شر و چنگال این مهاجمان خونخوار نجات دهد. حسن حنفی یک جمله خیلی زیبایی دارد. می‌گوید این کتاب به دست ما نرسیده است که واقعاً ثابت کنیم که کتاب هشام بن حکم در علم اصول است یا در مباحث علوم اوائل است، یعنی علوم یونان، نقد علوم یونان است. اصطلاحی که در علوم یونان به کار می‌رفته است، علوم اوائل در رجال نجاشی مکرر این تعبیر آمده است؛ ولیکن ما این جمله را استفاده می‌کنیم. علم اصول فقه، حاصل فرمایشاتش این است که علم اصول فقه در میان شیعه،

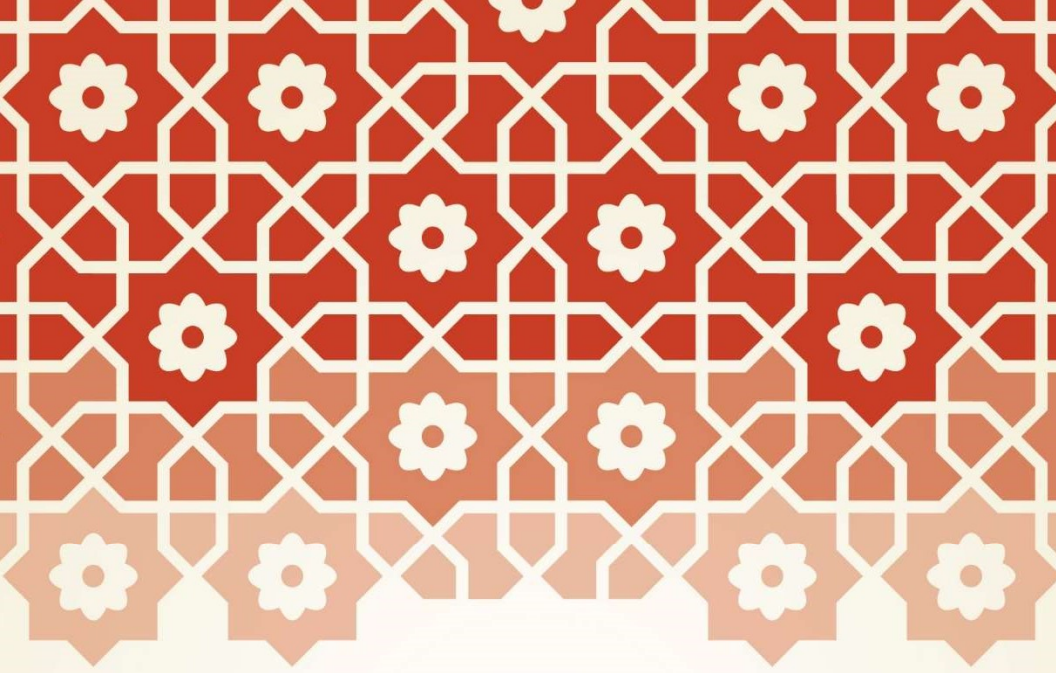
اگرچه دیر تأسیس شد؛ اما هنوز نمرده و زنده است؛ ولی در میان اهل سنت، زود تأسیس شد و متولد شد و زود هم مرد.

علم اصول اهل سنت در قرن پنجم، مجاله و تمام شد. کتاب‌هایی که در علم اصول در قرن ششم، هفتم و هشتم نوشته شده است، همه کتاب‌های شرح است. همه کتاب‌های ۸ جلدی، ۹ جلدی، شما کتابخانه دفتر تبلیغات بیابید، ۵۰ عنوان کتاب اصولی اهل سنت هست، خیلی از اینها ۵ جلدی، ۴ جلدی است. می‌گوید دیگر علم اصول حالت شرحی به خودش گرفت. معاصرین هم که در علم اصول می‌نویسند، صد صفحه می‌نویسند. الان علمای اهل سنت در صد ساله اخیر، هر چه علم اصول نوشتند، جزوهای ۳۰۰ صفحه، شما کتابخانه مراجعه کنید. خزیک اصول الفقه دارد. محمد ابوزهره اصول فقه دارد. اینها همه‌اش جزوهای ۳۰۰ صفحه‌ای بیشتر نیست. مطلب جدیدی ندارد در حقیقت.

ولی در پاورقی، حسن حنفی می‌نویسد من بالبداهه آمدم شمارش کردم، موسوعه‌های اصولی که علمای اصول شیعه نوشته بودند، ۳۲ یا ۳۳ تا موسوعه اصولی نام می‌برد که همه‌بین ۸ تا ۱۲ مجلد است. من بلافاصله بلند شدم و به اتاق خودم آمدم شمارش کردم. دیدم مجموعه دوره‌های اصولی که من در اتاق دارم، بالای ۱۵ تاست. پس این حرف حسن حنفی بسیار جالب است. می‌گوید این دم‌دستی است، او در حقیقت از اینترنت دسترسی داشته است، بعید است آن دوره‌های علم اصول در دستش باشد؛ ولی باز هم تعجب نمی‌کنم؛ چون قدیم مصری‌ها علقه‌ای نداشتند که کتاب‌های شیعه وارد جهان مصر بشود. علامه محمدجواد مغنیه می‌گوید من به الازهر مصر که رفتم، فقط یک کتاب از مجمع‌البیان علامه امین الاسلام طبرسی را دیدم که آن هم آنها معتقدند که

چون مرحوم طبرسی به سبک سنی‌ها نوشته است و به تفسیر صحابه اعتنا کرده است، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ و الا یک کتاب تذکره الفقهای علامه حلی بود. تعجب کردند. گفتند ما این کتاب‌ها را نداریم.

در زمان مرحوم آقای بروجردی، بعضی از آثار شیعه به مصر رفت و در دار التقربیی که مرحوم آیت‌الله سید تقی قمی تأسیس کردند، بسیاری از این آثار را منتقل کردند. ببینید دوستان عزیز، پس یک اقتداری در علم اصول وجود دارد که علم اصول شیعه الحق و الانصاف همین است؛ یعنی حیات همیشه در اندرون علم اصول بوده است. این نکته اول از مدخل است.



بنيہ علم اصول



نکته دومی که در مدخل خواستم یادآور بشوم این است که علمای علم اصول شیعه، این بحث بنیة علم اصول را نیامدند مستقل بحث کنند. حسن حنفی، کتابش، از اول تا آخر، سر بنیة علم اصول است. علمای اصول اهل سنت، در حقیقت به دو سبک، علم اصول را تألیف کردند؛ یکی به شیوة متکلمان و یکی شیوة فقها.

در شیوة متکلمان، علمای اصول می‌آیند در حقیقت بر قواعد اصول، برهانی اقامه می‌کنند. یعنی چه؟ یعنی مثلاً می‌گویند صیغه افعال دال بر وجوب است. جمله خبری از دوره آخوند خراسانی گفتند دال بر وجوب است، مرحوم مظفر هم می‌گوید که دال بر وجوب است؛ بلکه آکد است، برای ادعا دلیل اقامه می‌کنیم. می‌گوییم دلیل اول، دلیل دوم، دلیل سوم، الان کتاب کفایه الاصول، تماش کتاب استناد است. کتاب مستند برای قواعد اصولی است. من از اول تا آخر کفایه سنجیدم، بیشترین مستند علم اصول، بنای عقلاست. اگر بنای عقلاً در علم اصول نباشد، هیچ چیز نیست.

نظر مصطفی عبدالرزاق در مورد جایگاه علم

اصول فقه

به همین جهت علمای اهل سنت مثل مصطفی عبدالرزاق، مفتی بزرگ مصر معتقد است که علم اصول فقه، علم فلسفه است و باید دقیقاً در الازهر کنار فلسفه تدریس بشود؛ یعنی علم برهان است، علم شکل اول و شکل دوم است، علم قواعد است، علم اسلوب است. علم اصول، علمی است که اختصاصی به فقه ندارد. در تفسیر، در کلام، در فقه، در حدیث، در تمام مباحث علوم اسلامی،

علم اصول یک پایه و اساس است و چون نگاه به این علم اصول، نگاه پایه و اساس است، نگاه برهانی است؛ لذا می‌گوید باید کنار علم فلسفه قرار بگیرد و در حقیقت در زمره علوم عقلی بحث بشود. این سخنی است که مصطفی عبدالرزاق استاد السامی النشار می‌گوید و کتابی تحت عنوان تاریخ العلوم دارد که در آنجا این مطلب را مطرح کرده است و مدعی شده است.

سلطه شیوه کلامی بر اصول

به‌هرحال دوستان عزیز، ببینید، مبنای علمای متکلم در تأسیس علم اصول، اگر شافعی را کنار بگذاریم، در چمبره متکلمان است. شما هر اصولی را که می‌بینید، متکلم است. متکلمان به شیوه عقلانی بحث کردند؛ یعنی اول دلیل می‌آورند و بعد قاعده از آن استخراج می‌کنند. مگر از اول تا آخر اصول این‌طور نیست. مثلاً ما حجیت خبر واحد را بحث کردیم، گفتیم چهار دلیل برای حجیت داریم: ۱. ادله نقلیه؛ ۲. ادله عقلیه. ادله نقلیه، قرآن و سنت است. ادله عقلیه، اجماع و عقل است. دلیل اقامه می‌کنیم. در جایی که دلیل اقامه می‌کنیم، برهانی است در حقیقت. علم را به‌صورت برهانی در آوریم. این شیوه متکلمان است. یک متکلم وقتی می‌خواهد برای اثبات صانع ادعایی داشته باشد، باید دلیل اقامه کند، برای توحید باید دلیل اقامه کند، برای نبوت باید دلیل اقامه کند؛ لذا تجرید الاعتقاد مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی، کتاب الدلیل است. تماش استدلالات است. برهان است.

مثلاً می‌گوید چرا به امام‌زمان نیاز داریم؟ می‌گوید «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا»^۱. اینها همه‌اش برهان است. بشکافید. اگر حرف مرحوم

^۱. طوسی، شرح تجرید الاعتقاد، انتشارات حدیث، ص ۳۶۲.

علامه حلی را ذیلش نگاه کنید، حرف‌های مرحوم محمود شمس‌الدین محمود اصفهانی متوفای ۷۴۹، شرح جدید، شرح قدیم، حرف‌های ملاهادی قوشجی در شرح جدید بر کتاب است، همه‌اش برهان است. علم برهانی است؛ اصول خیلی علم مهمی است؛ ولی ما از این علم غافل هستیم.

نظر فقهای ابوحنیفه نسبت به علم اصول

علمای متکلم علم را برهانی بحث کردند؛ اما فقهای اهل سنت، فقهای احناف، حنفی‌ها گفتند ما علم اصول برهانی نیاز نداریم. ما باید به فتاوی ابوحنیفه نگاه کنیم. ببینیم ابوحنیفه، جمله خبریه را دال بر وجوب می‌داند یا نمی‌داند. برهان نیاز نیست. ما باید استقراء منطقی کنیم، یعنی استقراء ارسطویی. یعنی سیم جین کنیم موارد و مصادیق را یکی یکی در اندرون فقه بررسی کنیم و بعد از آن قاعده استخراج کنیم. این را می‌گوییم علم اصول به شیوه فقها.

لذا فقهای احناف در قرن ۵ ابوبکر جثاث متوفای ۳۷۰. کتابی نوشت معروف شد به اصول الجثاث. در قرن بعد با فاصله ۱۰۰ سال بعد، در ۴۸۵ ابوبکر سرخسی فوت کرده است. کتابی با عنوان اصول الفقه نوشت که دو جلد است. این کتاب را که باز می‌کنید، تماش فقه است. خیال می‌کنید کتاب فقه است. باید حتماً مشرب فقها را بدانید که بفهمید که این کتاب، نتیجه‌اش اصول است؛ چون دارد فروع فقهی را می‌گوید و از فروع فقهی، تخریج اصول فقه می‌کند؛ نه اینکه اصول فقه بگوید و بر اساس اصول فقه، تخریج فقهی و تمهید قواعد فقهی و فروع فقهی داشته باشد. این طور نیست.

لذا این دو روش در بین علمای اسلامی در علم اصول شایع شد. بعدها در ماورای النهر، بعضی از علمای اصول اهل سنت، جمع بین دو تا کردند. ساعتی

نامی پیدا شد و کتابی نوشت و در حقیقت از روش متکلمان استفاده کرد و هم از روش فقها و جمع بین هر دو کرد. این روش علمای اهل سنت در علم اصول.

تاریخچه روش متکلمان

علمای شیعه، ما قدیمی‌ترین کسی که یاد کردیم، هشام بن حکم بود. هشام بن حکم، متکلم است، اصلاً خودش اهل برهان است، اهل دلیل است. در کتاب اصول کافی مراجعه کنید. در کتاب الحجبه، باب الاضطرار الی الحجبه، یک حدیث مفصلی دارد که امام از او سؤال می‌کند که برای ما خبر آوردند از بصره و عراق که تو در بصره در مسجد جامع حاضر شدی و با عمرو بن عبید، برترین متکلم معتزلیان، بعد از حسن بصری، متکلم برتر اهل سنت، عمرو بن عبید است. شما با او بحث کردی و او را مغلوب کردی. گفت بله، یک چیزهایی گفتیم. امام فرمود نه، تعریف کن. خیلی مفصل تعریف کرد که او چه گفت، من گفت آیا چشم داری، آیا گوش داری... همان داستانی که مفصل می‌دانیم. شاهد نظر من این است که حضرت صادق علیه‌السلام از او سؤال کردند که اینها را از کجا یاد گرفتی؟ گفت آقا «اخذتها منک» از خود شما گرفتم. از شما گرفتم؛ اما این را در حقیقت برهانی کردم. استدلالی‌اش کردم. جمله‌ها را، صدر و ذیل را از شما گرفتم و در قالب برهان و قیاس ریختم و در آن که ریختم، قشنگ می‌شود. علمای اصول شیعه در حقیقت وقتی که علم اصول را تدوین کردند، برهانی و به شیوه متکلمان تدوین کردند. یعنی ادعا دارند و پشتش هم مستند دارند. ادعا دارند و پشتش دلیل دارند. برای هر قاعده‌ی اصولی، باید دلیل باشد. اگر علم اصول را آخوند تعریف می‌کند که تعریف میرزا ابوالقاسم قمی هست و قمی از ابن حاجب مالکی کردی متوفای قبل از ۶۵۰ گرفته است، ببینید این ابن حاجب می‌گوید علم اصول این‌طور است: قواعد ممهده است. قواعد و ما برای این

قواعد در علم اصول، مدام دلیل اقامه می‌کنیم؛ لذا می‌گوییم در علم اصول و نگارشش، دو شیوه وجود دارد؛ شیوه فقها و شیوه متکلمان. روشی که علمای اصول ما دارند، روش متکلمان است.

قوی‌ترین متکلمانی که در علم اصول داریم، محمد بن قبه راضی است که در نیمه اول قرن چهارم بوده است. نجاشی از او بسیار به عظمت یاد می‌کند. نجاشی نقل می‌کند از یکی از شاگردانش به نام سوسنگردی، می‌گوید در ری وقتی خدمت استاد بودیم، کتابی نوشته بود و در حقیقت این کتاب در باب امامت بود به نام المثبت. من این کتاب را گرفتم و نسخه‌برداری کردم و به بلخ مسافرت کردم. آمدم به بلخ و ابوالقاسم بلخی دادم. باز یکی از بزرگ‌ترین متکلمان معتزله. باز از بلخ به عراق آمد و قریب به ۳۰ کتاب را در کلام معتزله نوشته است. ابوالقاسم بلخی متوفای ۳۲۸ است. جزو قدما است. نیمه اول قرن چهارم بوده است. معاصر ابن قبه راضی.

موضوع مناسبتی: جایگاه ادب در مباحث

علمی

می‌گوید این کتاب ابن قبه که از استاد دست من بود، به ابوالقاسم بلخی تحویلش دادم. ابوالقاسم کتابی در نقدش نوشت. من تعلیقات و حواشی ابوالقاسم بلخی را گرفتم و به ری آوردم و به استاد ابن قبه راضی تحویل دادم. باز ابن قبه راضی باز یک کتابی در نقد و جوابش نوشت. باز سفر بعدی که به بلخ رفتم، باز ابوالقاسم بلخی کتابی به نام المسترشد نوشت و در حقیقت فرمایشات ابن قبه را نقد کرد. باز نقد او را به ری آوردند و وقتی به ری آمدم، دیدم استاد

ابن قبه فوت کرده است و من می دانستم اگر چنانچه بارها هم اینها زنده بودند، باز هم همدیگر را نقد می کردند و می نوشتند. این روشی علمی است.

دوستان عزیز، باید یاد بگیرید که در بحث‌های علمی باید ادب را رعایت کنیم. هر کسی که ادب را از دست داد، باخت. هر کسی که می خواهد باشد. تازگی کتابی را تروق کردم و مطالعه کردم از یک نویسنده اباضی به نام الاغانیم اللامعقول. اغنوم‌های لامعقول. یک باب در اجتهاد، تقلید، اسطوره، سومی که قرآن از آن یاد می کند «ان هی الا اساطیر»^۱ بعد می گوید «وجدنا آباءنا»^۲ یک، سومی هم دارد که خرافات [است] که قرآن به مبارزه هر سه آمد. این نویسنده اباضی، این نکته را می خواهیم از او نقل کنم که ادب چیزی نیست.

در سال‌های ۵۶ و ۵۵ یکی از نویسندگان که در آن زمان در حسینیه ارشاد تهران سخنرانی می کرد، نامه‌ای به یکی از بزرگان شیعه می نویسد و درباره دعای ندبه از ایشان سؤال می کند که آیا این سند دارد یا ندارد؟ ایشان در جوابش مطالبی می نویسد و از جمله می نویسد که تو برای اینکه به منسوب به پدرت باشی، سند داری یا نه؟ این کتاب نویسنده ایرانی به عربی در بیروت چاپ شده است. از بیروت به عمان رفته است. آن آقای اباضی در عمان خریده است و آن را مطالعه کرده است. این خط را به عنوان یک تابلو، گفت نگاه کنید، در یک بحث علمی، این جواب نیست. این جواب نیست که بگویی... یک وقتی یک مقاله‌ای در جواب آقای دکتر سروش مطالعه کردم، او آقا نوشته بود که یک متلکی انداخته بود. این اصلاً صحیح نیست. ما اصلاً حق نداریم کسی را پایین تر از آنی که هست، صدا بزنیم. اگر ایشان مدرک گرفته، بگو دکتر. اشکالی ندارد.

۱. انفال، ۳۱.

۲. زخرف، ۲۲.

حالا نظریات خاصی دارد. ما اگر عرضه داریم، باید جواب بدهیم. ما که نباید همه چیز را با هوجبگیری رد بشویم. باید از همین جمله‌ای که من درباره سوسنگردی، این نکته را حضرت آیت‌الله آقای خامنه‌ای حفظه‌الله تعالی در سال ۸۴ در همین رواق امام خمینی به همین کلمه اشاره کردند.

نگاه کنید که علمای قدیم ما این‌طور بودند. در حقیقت ادب را به نهایت مراعات می‌کردند؛ همان‌طور که عبدالکریم ابی‌الاجواء از اصحاب امام صادق انتقاد کرد و گفت من بارها با خود امام صادق بحث کردم. چنان خوشحال و خوشبخت و مؤدب برخورد می‌کند که من لذت می‌برم. حالا من یک کلمه گفتم، تشر زدید و... این خیلی قانون جالبی باید باشد.

هرکسی که تند باشد، شتاب‌زده عمل کند، در مناظره و بحث‌های علمی هوجبگیری راه بیندازد، باخته است. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه فرمود: مردم اطراف باطل جمع می‌شوند، وقتی درست ارائه می‌شود و از حق‌گريزان هستند وقتی که خراب ارائه می‌شود. این را آن روز در جامعه المصطفی که دوستانمان کتابی را نقد می‌کردند و به سروصدا انجامید و مدام حرفشان را تکرار می‌کنند و حرف آقای مدعی و مجیب را توجه نمی‌کنند، من همین را خواندم و گفتم من از این جلسه راضی نیستم. دلیلش هم این است. این جلسه نقد نیست. شما همین‌طور دارید خلط مبحث می‌کنید.



تاریخچه و سیر علم اصول



آغاز علم اصول از حجیت خبر واحد

پس بنابراین علم اصول شیعه، نهایتاً در بحث دوم از مدخل که داشتیم می‌گفتیم، بر اساس روش متکلمان است. محمد بن قبه راضی، قدیمی‌ترین متکلمی است که ما آثار علمی او را داریم. در اول بحث حجیت خبر واحد. می‌گوید تعبد به حجیت خبر واحد محال است.

علمای علم اصول چرا در حقیقت، علما و متکلمان بیشتر به آن پرداختند؟ چون در حقیقت، خاستگاه علم اصول، علم کلام بود. در جدالی که بین اصحاب ائمه ما و علمای متکلم اهل سنت در قرن دوم در گرفت و بحث‌ها علمی شد و استدلالی و برهانی شد در قرن دوم و سوم، بحث سر این شد که خلافت خلاف چگونه ثابت می‌شود؟

طرفداران خلافت، خلافت خلفا را با اجماع ثابت کردند. اجماع یک مقوله مهم شد؛ لذا شیخ انصاری این تعبیر را به کار می‌برد که «هو الاصل لهم و هم الاصل له»^۱ این اجماع را آنها برای امر خلافت به کار گرفتند. بعد به اجماع پرداختند و بعد هم کم‌کم اجماع یکی از مصادر فقه شد. آمدند بحث‌ها و خبرهای واحدی را برای خلافت به آن استناد کردند «اصحابی کالنجوم»^۲ متکلمان شیعه مدعی شدند که اینها خبر واحد است.

این جمله از فضل بن شاذان متوفای ۲۶۰ در نیمه دوم قرن سوم که متکلم بزرگ و بسیار برجسته‌ای بعد از ابن قبه بود، معروف و مشهور شد «هذا خبر واحد لا یفید علماً و لا عملاً» این جمله از فضل بن شاذان است. در اینکه معنای این جمله چیست؟ سید مرتضی و طبانی از علمای بزرگ شیعه یک مناظره‌ای در

۱. انصاری، مرتضی بن محمد امین، فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی‌بکر، اعلام الموقعین عن رب العالمین، ج ۲، ص ۱۷۱.

باب حجیت خبر واحد دارند که در کتاب رسائل سید مرتضی چاپ شده است. طبانی از کسانی بوده است که قائل به حجیت خبر واحد بوده است. سید مرتضی منکر خبر واحد است. می‌گوید تعبد به خبر واحد محال نیست؛ ما سخن ابن قبه را قبول نداریم و یک درجه پایین‌تر می‌آییم؛ ولی خبر واحد حجت نیست.

آخرین کسی که حجیت خبر واحد را منکر شد، مرحوم محمد بن ادریس حلی الاجلی المعروف المتأخر متوفای ۵۹۷. مرحوم آیت‌الله آقای دکتر عبدالهادی فضلی در کتاب دروس فی اصول الفقه الامامیه می‌گوید «و آخر من انکر حجیه خبر الواحد، الحلی» دیگر بعدها همه قائل شدند. شیخ طوسی آمد در حقیقت یک میدانی را باز کرد. ایشان در العده فی اصول الفقه آمد و گفت ما نظر ابن قبه را قبول نداریم که می‌گوید تعبد محال است. شیخ مفید و سید مرتضی گفتند که تعبد محال نیست؛ ولی واقع نشده است؛ مثل قیاس. تعبد به قیاس محال نیست؛ ولی شارع ما را منع کرده است. در خبر واحد، دلیل نداریم. در قیاس، دلیل بر رد داریم. اینها فرقی با هم این است؛ و الا حقیقت جوهری‌شان، هر دو می‌توانند دلیل علمی باشند؛ اما شیخ طوسی در العده فی اصول الفقه میدانی را به نام حجیت خبر واحد باز کرد. اصلاً بحثی که شیخ طوسی رحمه‌الله علیه در کتاب العده فی اصول الفقه برای حجیت خبر واحد باز کرد، خیلی از عبارتهایش را در زمانی که در علم اصول بحث می‌کردیم، درس خارج، عبارتهای شیخ طوسی را خواندم که چه قدر دقیق، کامل. واقعاً عبارتهایش، کیمیاست! بحث کردیم و بررسی کردیم.

بینید دوستان عزیز، پس شیوه تألیف علم اصول شیعه هم به شیوه متکلمان است و متکلمان چون علم کلام در زمان ائمه اصل بود و دوره‌های بعد هم هنوز در قرن چهارم و پنجم و ششم تا قرن هفتم که شهید اول رحمه‌الله

علیه ظهور کرد، علم کلام اصل بود. لذا بزرگان قدیم به قول علامه سید مرتضی عسکری رحمه الله علیه می گوید علامه حلی، اگر ۵۰۰ کتاب دارد، از هر ۱۰۰ کتابش، ۹۵ تایش در علم کلام است. ببینید، اول کلام بعد فقه. اما در دوره شهید، فقه خیلی گسترش پیدا کرد. فقه رو آمد و فضل در حوزه های علمیه ما هم الان در فقه است. هر کس سایر علوم را دارد، حجت الاسلام است. هر کس فقه دارد، مخصوصاً اگر اصول را هم بلد باشد و با لفونشر مرتب و مشوش، صغراوکبرا و شکل اول و دوم و حرف های نائینی و آقا ضیاء را هم به هم بیافد، فضل به این هاست. این هم نکته دومی که در مدخل بیان کردیم.

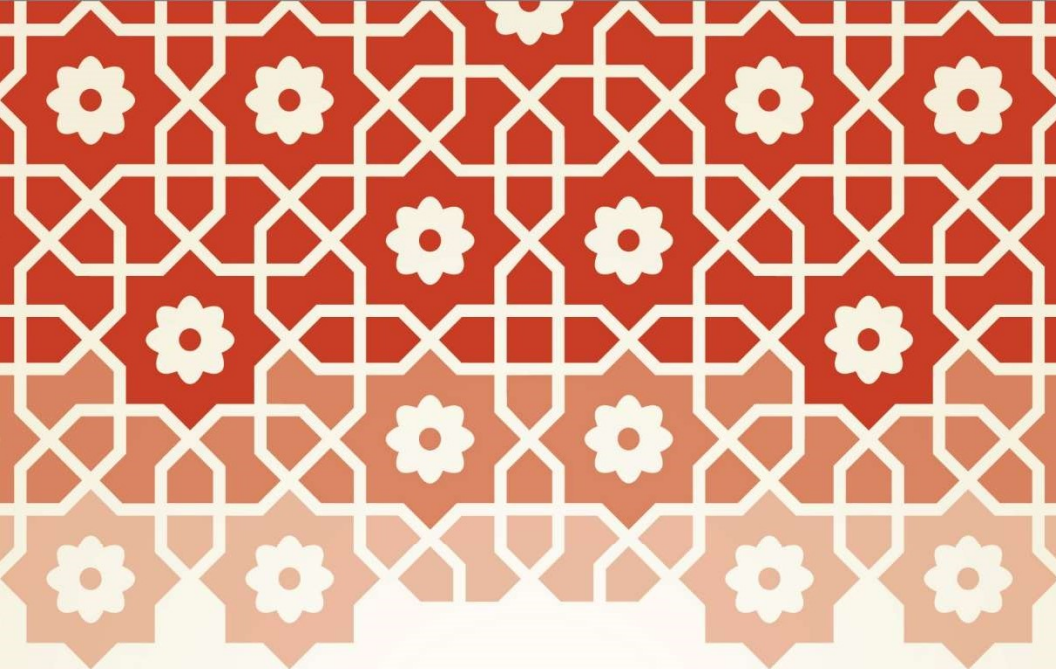
پس بنابراین، نکته اولی که گفتیم این بود که تأسیس علم اصول چطور بود. نکته دوم این بود که منهج تألیف اصول چطور بود؟ آیا به شیوه عقلی بود یا شیوه نقلی بود؟ شیوه اصولیان متکلم شیعه به شیوه عقلی است. ما یک مقاله ای هم داریم که در مجله جامعه المصطفی چاپ شده است و من در کتاب تبارشناسی علم اصول چاپ کردم. آنجا ملاحظه بفرمایید، آنجا کتاب های اصولی شیعه، سنی، همه را دسته بندی کردیم و روش ها را بیان کردیم و آنجا نوشتیم؛ اما الان می خواهیم وارد قضیه اصل بشویم که در مدخل هم به آن اشاره کردم. بنیه علم اصول و در حقیقت بیان کنیم که جایگاه مباحث الفاظ در علم اصول کجاست؟

تاریخچه بحث از بنیه علم اصول


ببینید دوستان عزیز، بنیه علم اصول را علمای شیعه، مستقل بحث نکردند. ما الان کتابی نداریم که به شما نشان بدهیم که الان فلان کتاب دارد درباره بنیه علم اصول بحث می کند. دوستانی که الان تشریف آوردند، ما مدخل را در دو قضیه بیان کردیم، رفت دنبال کارش، بعد گوش کنید. آنی که مهم است

این است که ما وارد اصل مطلب شدیم. در این بخش دوم کلام، اصل مطلب را می‌خواهیم بیان کنیم که مباحث الفاظ در علم اصول چه جایگاهی دارد و در فقه چگونه کاربرد دارد. این را در حقیقت می‌خواهیم بگوییم. می‌گوییم آقایان، بحث بنیۀ علم اصول، یعنی علم اصول ما از چه بخش‌هایی تشکیل شده است. علمای اصول شیعه در اول ورود به اصول لفظیه بحثی می‌کنند، شما کتاب‌های اصولی را نگاه کنید، آیت‌الله العظمی آقای خوئی، در تقریراتشان نوعاً هست که علم اصول، بنیه‌اش چیست.





**اركان علم اصول و مقایسه
بنیه علم اصول شیعه و
اهل سنت**



ارکان علم اصول

می‌گویند علم اصول، چهارتا پایه و اساس دارد: یک پایه و اساسش این است که در مباحث الفاظ بحث می‌کنیم؛ چون مباحث الفاظ برای شناخت دلالت‌های الفاظ است، برای شناخت مراد شارع است. ای‌کاش من اینجا مصباح‌الاصول، جلد دو می‌بود تا آن صفحه‌اش را به شما نشان می‌دادم. الان یادم رفته است که چه صفحه‌ای است. ببینید مباحث الفاظ، چون مرادات شارع را می‌خواهد بیان کند، مراد شارع را می‌خواهد بیان کند، پس ما باید از مراد شارع بحث کنیم. من این مطلب را اشاره کنم.

مباحث الفاظ

شما ببینید در وسائل‌الشیعه ما یک بابی داریم که عبارتش این است، در احادیث گوناگون هست که «لا یجمع ماء الرجل فی اکثر من خمس»^۱ این جمله را شما چطور معنا می‌کنید؟ مباحث الفاظ ما اینجا خودش را نشان می‌دهد. هنوز من بنیه علم اصول را می‌خواهم فقط اشاره کنم. یک مثال زدیم که یک جرقه‌ای زده بشود. فقها معنا می‌کنند و می‌گویند این مجاز است و جایز نیست که بیشتر از چهار زن را آدم بگیرد. یک مسلمان حق ندارد که بیش از چهار زن داشته باشد. اگر چهارمی را طلاق داد، می‌تواند یکی دیگری بدیل او باشد؛ ولی عدل او نمی‌شود. بدیل می‌شود و عدل نمی‌شود.

اما برخی فقها از جمله مرحوم آیت‌الله عظمی آقای حکیم رحمه‌الله علیه می‌گویند این جملات می‌گویند که لا یجمع ماء الرجل، چه می‌گویند؟ اینکه لا یزوج اکثر من اربع. این می‌گویند لا یجمع ماء الرجل فی اکثر من اربع؛ یعنی

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۳۹۴.

همخواهی بیش از چهار تا جایز نیست؛ اما اگر عقد باشد، دلیلی برای منعش نداریم؛ لذا ایشان می‌گویند که یک استفتائی برای ما آمد و آن استفتاء این بود که «عن رجل مات عن تسع» مردی مرده است و نه تا زن داشته است. بحث شد که این آقا که ۹ تا زن گرفته است، کار حرامی کرده است؟ طبق این مبنا نه. کار حرامی نکرده است. این آقا که با ۹ تا که دمخور نبوده است، آدمی که دو تا زن دارد، همیشه در مسجد می‌خوابد.

از یک مرد دو زنه سؤال کردند. گفت یک زن را در تهران دارم و یکی را در مشهد. گفتند خودت کدام شهر هستی؟ گفت من خودم در قم زندگی می‌کنم. من مجردم و در قم هستم. آدم‌هایی که نوعاً دو تا زن دارند، یکی را رها می‌کنند؛ تا چه برسد به سه تا زن و چهارتا زن. دقت فرمودید.

حالا اینجا، مرحوم آیت‌الله آقای سید محمدحسین فضل‌الله رحمه‌الله علیه، کتابی دارد با نام کتاب النکاح که دو جلد است و وقتی به اینجا به فرمایش مرحوم آیت‌الله عظمی آقای حکیم می‌رسد، این جمله را دارد. خیلی جالب است. این جمله را یادتان نرود «الفقه بلاغه و لیس بفلسفه» فقه بلاغت است. فقه که فلسفه نیست که در حاق کلمات... فقه فلسفه نیست. فقه، بلاغت است. باید جملات را به اسلوب‌های کلامی عرب حمل کنیم. به همین جهت هم هست که آقایان، مرحوم مولا محمدباقر وحید بهبهانی یک رساله‌ای دارد در باب علمی که در اجتهاد نیاز است. علمی که در اجتهاد نیاز است. آیت‌الله العظمی آقای خوئی رحمه‌الله علیه می‌فرمایند که ۱۵ علم شمرند. در همین اول بحث اجتهاد، موسوعه، جلد اول، ولی می‌گویند ۱۵ علم را ما نمی‌گوییم؛ چون اینها علمی است که برای همه علوم اسلامی لازم است. ادبیات که برای همه لازم است؛ درست؟ اما برای علم فقه، دو علم کلیدی است: یکی اصول و یکی رجال.

مولا محمدباقر وحید بهبهانی که متوفای ۱۲۰۶ هـ است، این بزرگوار در آن رساله می‌نویسد که ده، پانزده تا علم دخالت دارد. بعد ایشان نقل می‌کند و می‌گوید حتی بعضی از بزرگان مثل سید مرتضی علم الهدی و مولا اسد الله تستری یا کس دیگری را نام می‌برد، اینها معتقد بودند که علم بلاغت، نه تنها علم بلاغت بخش بیانش، نه تنها علم بیانش بخش مجازش، بلکه علم بلاغت حتی بدیع، این کلمه بدیع را می‌خواهم نقل کنم، در فقه دخالت دارد. فقیه باید به این علوم مسلط باشد تا در حقیقت بفهمد آن لسان عربی و سبک عربی را.

جایگاه الفاظ در فقه

و لذا یک جمله‌ای را به مرحوم شهید ثانی نسبت می‌دهند، نص کلامش نیست، نسبت می‌دهند که ایشان فرمود من باور نمی‌کنم که فقه به عجم برود؛ چون ادیبانشان ضعیف است. ما ۲۰ سال طول می‌کشد که با عربی آشنا بشویم. یک عربی که عرب اصیل هست، ۲۰ سال از ما جلو است. پس بخش اول، مباحث الفاظ [است].

امارات در علم اصول

بخش دوم اصول، مباحث امارات است. امارات یعنی دلیلهایی که ظن‌آور هستند؛ چون اصل اولیه در نزد تمام علمای اصول شیعه و اهل سنت، عدم حجیت ظنون است. قرآن، شعارش این است که «ان الظن لا یغنی من الحق شیئا»^۱ دیگر کسی نمی‌تواند در مقابل قرآن حرف بزند. پس ما من عام الا و قد خص. باید برایش مخصص پیدا کنیم. آنهایی که از این قاعده اولیه خارج شدند، ظن‌آور می‌شوند و اگر دلیل بر حجیت داشته باشیم، اسمش را اماره می‌گذاریم.

۱. یونس، ۳۶.

قرآن اماره است، سنت اماره است، اجماع اماره است، شهرت اماره است، قول لغوی اماره است که مرحوم شیخ انصاری رحمه الله علیه در علم اصول می آید قرآن و سنت را می پذیرد و اجماع و شهرت را به زمین می کوبد و معلوم نیست جسدش را کجا دفن کرده است؛ اما وقتی به اصول می آید، به فقه می آید، شیخ انصاری رحمه الله علیه، دقیقاً شیخ انصاری را مثال به قول علامه مجلسی مثال می زنم.

می گوید علامه مجلسی یک جمله ای در بحار الانوار بالمناسبه دارد. می گوید علمای علم اصول در اصول یک قواعدی را وضع می کنند و وقتی به فقه می آیند، فراموش می کنند. می گویند همین شیخ انصاری را نگاه کنید، رحمه الله علیه، شهرت را کنار می گذارد، اجماع را هم کنار می گذارد؛ اما شما در مکاسب، اولین خط هر مسئله را دقت کنید، طهارتش را دقت کنید، صلاتش را دقت کنید، می گوید در این مسئله بالاخلاف و علیه الاجماع، هو المشهور بین الاصحاب. اول این را می گوید و بعد سراغ روایت می رود. نمی خواهد بگوید دلیلش این است؛ دلیل را بعد ذکر می کند.

اما به قول مولا محمدباقر وحید بهبهانی همان جا می گوید که وقتی که انسان مشهور بین فقها را پیروی می کند، در حقیقت قلب فقیه مطمئن است که علمای ما نسلأ بعد نسل، جیلاً بعد جیل درحالی که قدمای ما، فقه به دست آنها سینه به سینه رسیده است، یدایا بید رسیده باشد، اشتباه کرده باشد. پس بخش اول، الفاظ، بخش دوم، امارات.

قطع در علم اصول

بخش سوم، زائیده بخش امارات است؛ چون مرحوم شیخ این جمله را گفت «واعلم ان المكلف اذا التفت الى حکم شرعی؛ فاما ان يحصل له القطع»^۱ لذا بحث قطع در دوره شیخ مطرح شد.

ما در کتاب‌های اصولی قبل از شیخ، بحث قطع نداریم. اصلاً رساله فی القطع نداریم. کتاب شیخ ۵ رساله بود که در سال ۱۲۶۲ نسخه برداری شد و برای شاگردان شیخ، متن درسی شد. شیخ آن را به عنوان کتاب درسی نوشت. ۵ رساله مستقل نوشت. رساله فی القطع، رساله فی الظنون، رساله فی الاستصحاب، رساله فی الاصول، رساله فی علاج الحدیث. بعد آن آقایی که جمع‌آوری کرده بود، دیگر به شیخ انصاری نداد که یک مقدمه‌ای برایش بنویس. کتاب، بی مقدمه نمی‌شود. کتاب‌هایی که مؤلف از اول با عنوان کتاب تألیف می‌کنند، یا اول مقدمه می‌نویسند و آنجا می‌گویند و سمیته بفلان یا آخر که تمام می‌شود، بر می‌گردند و مقدمه را می‌نویسند.

من احتمال می‌دهم که صدوق مقدمه کتاب خودش را بعد از تألیف کتاب نوشته است. جاهایی که مؤلف با حرف‌های خودش در مقدمه مخالفت می‌کند، نوعاً جایی است که مقدمه را بعد نوشته است. مقدمه را بعد نوشته است. چیزهایی می‌گوید که مراعات نکرده است. بخش سوم علم اصول هم اصول عملیه شد، یعنی در جایی که مکلف تحیر دارد. متحیر است. اهل سنت، اصول عملیه ندارند. آنها در مقام تحیر نیستند. غالب آنها را اشاره می‌کنم. آخر علم اصول ما هم که استصحاب هم به قول علمای ۴۰۰ ساله اخیر جزو اصول عملیه هستند، بعد از

۱. انصاری، مرتضی، فرائد الأصول، ج ۱، ص ۲۵.

دورهٔ مرحوم حسین عبدالصمد آملی متوفای ۹۸۴، علما آمدند و اصل استصحاب را هم جزو اصول عملیه شمردند.

بی توجهی به علاج الحدیث در اصول

آخرین بحث ما، علاج الحدیث است. آقایان، ما باید قوی‌ترین بحث علمی ما در اصول، علاج الحدیث باشد؛ چون واقعاً با اخبار درگیر می‌شویم. برعکس، رساله شیخ انصاری ضعیف‌ترین، آن آقای که آمد رساله‌ها را کنار هم چید، رساله علاج الحدیث را آخر گذاشت. آخر که رسائل هم کتاب‌درسی شد، طلبه‌ها نمی‌رسند و استاد می‌گوید خودتان مطالعه کنید. خواهید رسید. استاد می‌گوید نمی‌رسیم. خوب مطالعه کنید. ما آبروی این رساله را بردیم.

من همیشه می‌گویم خدا نکند، این را برای مفاتیح‌الجنان هم گفتم، الان یک سری بحث‌هایی داریم و بعضی وقت‌ها که مدرسهٔ امام حسن مجتبی می‌روم، مرحوم آیت‌الله سعیدی در باب مفاتیح‌الجنان، اول آمدیم زندگی‌نامهٔ شیخ عباس قمی را چند جلسه برای رفقا گفتیم. با حدیثی از حضرت زهرا شروع کردم: اخلاص. بعد آمدیم سیر تطور کتاب‌های دعا را گفتیم. بعد گفتم که آقا من مدعی هستم، شش سخنرانی هم در بیرجند دربارهٔ مفاتیح داشتم. گفتم مردم، مردم، ما به مفاتیح ظلم کردیم. خیال کردیم مفاتیح، کتاب دعاست. مفاتیح یک موسوعه‌ای است که در آن همه چیز است. تا الان سه قاعدهٔ مهم را از مفاتیح استخراج کردم.

مقصود دوستان عزیز، کتابی که به دست ما می‌افتد، به چنگ ما می‌افتد، این کتاب را نابود می‌کنیم. مثل مغنی که نابود کردیم، مثل خیلی از کتاب‌های دیگری که نابود کردیم. چرا؟ چون کتاب‌درسی ما می‌شود. اگر این کتاب، محترمانه در کتاب باشد، کتاب کتابخانه‌ای باشد، جایگاهش حفظ می‌شود.

ببینید علاج الحدیث، مهم‌ترین بخش اصول باید باشد. الان دوستان عزیز، برای اولین بار دیدم، تقریرات آیت‌الله العظمی آقای سیستانی حفظه‌الله تعالی، بخش تعارض الحدیث و علاج الحدیث از همه مفصل‌تر است. این درست است. این درست است. نه اینکه بیاییم در مورد استصحاب، دو یا سه جلد بحث کنیم، شبهه عبائیه را بحث کنیم که آیا اتفاق می‌افتد، فروعی را بحث کنیم که اصلاً در عالم وجود دارد یا ندارد؛ بعد احادیث را بلد نیستیم با هم صغرا و کبرا کنیم. نمی‌دانیم چه کار کنیم.

مقایسه بنیه اصول شیعه و اهل سنت

پس بنیه علم اصول شیعه روشن شد؟ علمای اهل سنت آمدند اصول را در دو بخش طراحی کردند. الان شما کتاب اصول الفقه الاسلامی وهب زهیری در کتابخانه پایین مدرسه عالی نواب نگاه کنید. دو جلد است. بخش اول می‌گوید الادله المقطوعه، متفق علیها؛ قرآن، سنت، اجماع، قیاس. این چهارتا متفق علیه است. یعنی تمام علما قبول دارند. قیاس را آنها از باب دلیل عقل قبول دارند. بخش دوم، جلد دوم شروع می‌شود. ادله مختلف فیه: مصالح مرسله، استحسان، سد ذرایع، فتح ذرایع و استصحاب. آخر هم یک بحثی به نام اجتهاد و تقلید دارند که در کتاب مستصفای غزالی هست. اجتهاد و تقلید، همانی است که علمای ما هم دارند. نگاه کنید، کفایه الاصول. این چهار بخش، این بخش دوم علم اصول نزد اهل سنت، مختلف فیه است.

مثلاً یکی اش استصحاب. آنها استصحاب، یعنی قاعده لاتنقض الیقین را قبول دارند، این از زمان شاگردان ابوحنیفه در دست و پایشان هست؛ اما این نصی هست که از امام باقر صادر شد. من احتمال قوی می‌دهم که شاگردان ابوحنیفه و فقهای مذاهب اسلامی، از امام باقر گرفتند؛ اما گفتند که عجب

قاعده‌ای است! یک گوسفندی را شما صبح به صحرا می‌فرستید، شب آغل خودش را پیدا می‌کند، مورچه هم لائنه خودش را پیدا می‌کند، گرگ هم لانه... همه حیوانات در عالم، سریان دارد... پس استصحاب یک بنای عقلی است، یک دلیل عقلی است و چون دلیل عقلی بود، سید مرتضی ردش می‌کند. سید مرتضی مدعی است که این روایاتی که علما برای استصحاب اقامه کردند، همه خبر واحد است و ضعیف السند است. درست هم هست. شما اگر روایات استصحاب را نگاه کنید، ما یک روایت معتبر به مبنای شهید ثانی نداریم. به مبنای شیخ حسن عاملی نداریم. مضمرة را آنها قبول ندارند، مرسله را قبول ندارند، مجهوله را قبول ندارند. نداریم دیگر. وقتی روایت نداریم، پس بنای روایی برایش نداریم، بنای عقلی هم نداریم، پس استصحاب از کجا حجت باشد؟ لذا حجت نیست.

علمای شیعه، کم‌کم و کم‌کم بعضی‌ها آمدند استصحاب را حجت دانستند؛ منتها دلیل آنها، دلیل عقل بود. شما شرح لمعه خواندید؟ زمانی که شرح لمعه خواندید، استاد هم متوجه این قضیه نبوده، کتاب القضاء، این صفحه را دوباره خودتان نگاه کنید، همه‌تان این صفحه را نگاه کنید، آقایان من وقتی می‌گویم استاد باید پیشینه شناس باشد. مثلاً استاد ما فقط همان صفحه کفایه را از دو شرح فارسی نگاه کند و صبح بیاید و درس بدهد، این استاد شد؟ استاد ما چهار بار کفایه و شرح مکاسب و رسائل را تدریس می‌کند و هیچ فرقی نمی‌کند. همانی که قبلاً بوده، همان است. هر مدخلی که وارد می‌شوید، اول ببینید که آبشخور آن کجا بوده است.

غربی‌ها سبکشان این است. ما باید به اینجا برسیم. ما باید علم فقه را یاد بگیریم، علم فقه که همه فقها دارند بحث می‌کنند؛ اما بعد یک تاریخ فقه داریم

که خیلی مهم است و ما از کنارش ساده رد می‌شویم. ما شرح لمعه را ده بار تدریس می‌کنیم؛ اما آخر نمی‌فهمیم که شهید ثانی شیعه بود یا سنی بود، شامی بود یا ایرانی بود، عرب بود یا عجم بود؟ اصلاً شهید ثانی که بود؟ من هفت بار زندگی‌نامه شهید ثانی را برای مردم روی منبر گفتم. بالای منبر که می‌گفتم، باز پایین منبر به من می‌گفتند که بیاید در فلان مسجد هم بگویید. هفت بار. شب تاسوعا در بیرجند گفتم، عاشورا در دهمان می‌خواستیم صحبت کنم، باز مردم گفتند همان شهید ثانی را بگویید. خیلی علاقه‌مند شدیم. به قول یکی از اقوام، آقای دکتر ربانی زاده می‌گفت که ما اصلاً نمی‌دانستیم چنین علمای بزرگی داریم.

ببینید، شهید ثانی در کتاب القضاء، آن عبارتی که می‌آورد، عبارت غزالی در کتاب المستصفی است. شرایط اجتهاد و مصادر فقه. بعد مصادر فقه را ایشان می‌گوید که فقیه باید علوم را بلد باشد، چه و چه را بلد باشد و بعد ناگهان می‌گوید «والادله العقلیه» مثال که می‌خواهد بزند، چه مثال می‌زند؟ «کاصاله البرائه و الاستصحاب» یعنی استصحاب را جزو ادله عقلی می‌داند؛ لذا شیخ می‌گوید کسانی که استصحاب را به‌عنوان دلیل لفظی و اصل مطرح کردند، حسین بن عبدالصمد عامری، اولین بار به احادیث تمسک کرد. پس دوستان عزیز، فهمیدیم که بنیه علم اصول ما هم به این نحو شد.



**جایگاه و اهمیت مباحث
الفاظ**



تاریخچه مباحث الفاظ در علم اصول

حالا در مباحث الفاظ می‌آییم. ببینید ما در قدیمی‌ترین کتاب‌های اصولی که داریم، اصولیان قرن پنجم نوشتند. ابوبکر باقلانی متوفای ۴۰۳ است و کتابی در علم اصول دارد. بعد ابوالحسین بصری متوفای ۴۳۶ المعتمد دو جلد است. بعد همدانی، قاضی القضاة همدانی که قاضی دوره صاحب بن عباد به ری آمده است و از آنجا به بغداد رفت. او را به بغداد فرستاد. گفت جایگاه تو بغداد است. قاضی عبدالجبار معتزلی، استاد سید مرتضی بوده است. متوفای ۴۱۵ العمده فی اصول الفقه. اینها کتاب‌هایی است که در قرن پنجم تألیف شد. سید مرتضی کتابی نوشت به نام الذریعه الی اصول الشریعه. مرحوم شیخ طوسی رحمه‌الله علیه کتابی نوشت العمده فی اصول الفقه که البته علما بحث دارند، مرحوم شیخ طوسی در مقدمه‌اش از الذریعه یاد نمی‌کند؛ لذا بعضی‌ها احتمال می‌دهند که الذریعه بعد از العمده نوشته شده است. آقای دکتر پاکتچی این‌طور می‌فرمایند؛ ولی این حرف به نظر ما درست نیست؛ بلکه مرحوم شیخ بعد نوشته است؛ چون آقا بزرگ تهرانی می‌گوید تمام مدخل قیاس، همان مدخلی است که مرحوم سید مرتضی در کتابش دارد. حالا سید مرتضی شاید کتابش را هنوز تدوین نکرده بود؛ یعنی سرجمع نکرده بود که به‌عنوان کتاب نسخه‌اش را بدهد. شیخ طوسی خیلی در نوشتار، حسن سلیقه دارد.

خداوند متعال واقعاً، همانی که مرحوم آیت‌الله آقای حمای نجفی فرمود: «ان الكتابه هبه الهیه» نوشتن و دست‌به‌قلم بودن، یک هبه الهی است که به هر کسی داده نمی‌شود. مباحث الفاظ برای اولین بار در علم اصول به‌وسیله ادبا آمد. از کجا؟ چگونه آمد؟

نقش موضوع علم اصول در تأثیرگذاری ادبا

از اینجا آمد که علم اصول را شما حساب کنید، یک مجموعه‌ای بود که سرش بسته نبود، نخ‌نمی‌بود که سر این جوال بسته باشد که نمی‌توانیم در آن چیزی باشد. شیخ طوسی رحمه‌الله می‌گوید موضوع علم اصول چیست؟ «و موضوعه الادله» همانی که مرحوم آیت‌الله‌العظمی آقای بروجردی، نه‌ایه الاصول مرحوم آیت‌الله‌العظمی آقای بروجردی را نگاه کنید. تقریرات درس اصول آیت‌الله‌العظمی آقای بروجردی را امام خمینی نوشته است، رحمه‌الله علیهما. موضوعه الادله. دیگر الادله بما هی حجه، الادله چنان... الادله! ما درباره ادله بحث می‌کنیم. هرچه مربوط به کتاب باشد، بحث می‌کنیم. هر چه مربوط به سنت باشد، بحث می‌کنیم، هر چه مربوط به اجماع باشد [بحث می‌کنیم]. حالا آن ادله، ببینید حالا ادله چه بود، الان اشاره می‌کنم که سیرش چطور شد.

ادله اول، قرآن و سنت بود. بعد در قرن چهارم، سید مرتضی و شیخ طوسی آمدند اجماع را هم اضافه کردند که سه دلیل شد؛ ولی شهید ثانی یک رساله‌ای در اجماع نوشته است و اجماع را واقعاً واکاوی کرده است، کالبدشکافی کرده است و گفته است ما نسبت به اجماع چیزی نداریم. عقل از کجا وارد ادله چهارگانه شد؟ عقل را برای اولین بار ابن ادریس آورد. ابن ادریس در جلد اول السرائر حدود صفحات ۷۰، می‌گوید عقل یکی از ادله است؛ ولی مرحوم شیخ یوسف بحرانی در کتاب الحدائق، جلد یک صفحه ۹۹ می‌گوید ما که از عقل چیزی نفهمیدیم. اجماع را هم ایشان به شدت می‌کوبد؛ چون پیش‌توانه اش شهید ثانی است. اجماع را هم در مقدمه اش و هم در جلد ششم یا هفتم مدخلی باز می‌کند و خیلی می‌کوبد. اجماع مبنای علمی ندارد.

می ماند کتاب و سنت. ما همیشه خیال می کردیم که شیخ یوسف بحرانی، اخباری است. بعد مرحوم شهید صدر الفتاوی الواضحه را نوشت که در مصر چاپ شد. دارالکتاب المصری چاپ کرد. آنجا در مقدمه ایشان می نویسد مصادر تشریح در نزد ما و مصادر فقه، چهارتاست: کتاب، سنت، عقل، اجماع. اجماع را که قبول نداریم، چون دلیل نمی شود. عقل را هم قبول نداریم. این فرمایش شهید صدر در مقدمه الفتاوی الواضحه است. می گوید شما از اول فقه تا آخر فقه یک فرع فقهی به من نشان بدهید که عقل دلیل آن است. پس مصادر فقه، کتاب و سنت است. حالا که کتاب و سنت شد، علمای قدیم برای علم اصول، موضوع خاصی قائل نبودند.

توسعه موضوع علم اصول

یا می گفتند الادله بمعناه الوسیع یا شاگرد شیخ اعظم انصاری مرحوم شیخ هادی تهرانی که بعدها به شیخ هادی مکفَع معروف شد؛ چون در خیر فوق العاده بود و بعضی اوقات به علما متلک می انداخت. چون متلک می انداخت و حتی به شیخ انصاری متلک انداخته است، کتابی که دارد به نام محجَه العلماء است. آنجا ایشان می گوید که اصلاً علم اصول لازم نیست که موضوع داشته باشد.

ما هر چیزی که در استنباط به ما کمک کند، در علم اصول می آوریم؛ لذا در ورودی به علم اصول باز است؛ لذا تا دوره مرحوم شیخ انصاری، قاعده اجماع بحث می شد، مباحث مراسیل بحث می شد، مباحث کلامی بحث می شد و از جمله مباحثی که بحث می شد، مباحث ادبی آمد. ادبی یعنی کیفیت دلالت الفاظ. علمای ادب و علم اصول آمدند وقتی با هم تلفیق کردند، آقایان تعجب نکنید که علم اصول، موضوع ندارد؛ چون امام خمینی هم معتقد است. امام

خمینی در کتاب‌های اصولی خودش می‌گوید علم اصول اصلاً موضوع ندارد. موضوع خاص لازم نیست. هر چیزی که برای اجتهاد ما را کمک کند، در علم اصول داخل می‌آید. منتها بعضی از علوم را آقایان و علوم دیگر متکفل شدند و ما دیگر سراغ آن نمی‌رویم؛ والا اگر آنها متکفل نمی‌شدند، باید سراغش می‌رفتیم.

پس اگر سید محمد مجاهد رفته و قاعدهٔ اجماع را بحث می‌کند، چیز بعیدی نیست. در آن عالم با آن تفکر درست بوده است. نمی‌توانیم بتازیم که اینها چیست که آوردی. حالا ما نمی‌توانیم به ابن حاجب بتازیم که چرا مباحث الفاظ را آوردی؟ چون مباحث الفاظ، مدلول الفاظ را بیان می‌کند و ما تا مدلول الفاظ را شناخت پیدا نکنیم، در حقیقت ما نمی‌توانیم به مقصود شارع راه پیدا کنیم؛ لذا آمدند بحث کردند که آیا لفظ، حقیقت است، مجاز است، مشترک لفظی است، مشترک معنوی است، مترادف است. این یکی از بحث‌های الفاظ. شما نگاه کنید، ما درس‌هایی به نام فقه اللغه داشتیم.

همین یک خط شیخ آخوند خراسانی را ۷۰ جلسه توضیح دادیم. آراء و نظریات اصولیان شیعه، اصولیان اهل سنت، ادبای فقه اللغه و حتی مستشرقین، مثل سوسور، المان و دیگران را هم آوردیم.

اهمیت مباحث الفاظ

آقا بحث وضع در اینجا مطرح می‌شود. تا ما وضع الفاظ را نفهمیم که نمی‌شود. مرحوم آیت‌الله دکتر عبدالهادی فضل‌ی می‌گوید که ما دربارهٔ وضع، هفت قول داریم. امام خمینی همان نظر آخوند را قبول می‌کند: جعل اللفظ للمعنی. مرحوم آقای نهانوندی که از شاگردان شیخ اعظم انصاری است، می‌گوید در حقیقت وضع، تعهد است. آقای خوئی این را قبول می‌کند. مرحوم

شیخ محمدحسین اصفهانی رحمه الله علیه، آیت الله العظمی متوفای ۱۳۶۱ می گوید وضع اشاره است. در همان دوره آقای سوسور در اروپا درباره وضع که مدخل خیلی مفصلی را باز و بحث کرده است درباره الفاظ، می گوید مدلولات الفاظ، وضع، اشاره است. یعنی مثل تابلویی در کنار خیابان است. لفظ را که می بینید، فوراً اشاره به معنایش می شود. کجا واضح بوده است؟

بعد بحث می کنند که این رابطه بین لفظ و معنا، یکی از این پنج حالت است. من این پنج حالت را اشاره کنم و تمام کنم: یا حقیقت است یا مجاز است. آقایان می گویند اکثر کلام العرب، المجاز. این جمله در اصول فقه هم هست، در شرح لمعه هم هست، شعار ابوعلی فارسی هم هست. بیشترین محاورات عرب، مجاز است و شما باید به دنبال مجاز بروید؛ لذا آقایان شما حق ندارید وارد کتاب الطلاق و نکاح بشوید؛ مگر اسلوب های مجازی کلام عرب را بلد باشید. این حرف کیست؟ این حرف مولا محمدباقر وحید بهبهانی است. می گوید هیچ فقهی نباید وارد کتاب النکاح و کتاب الطلاق بشود؛ چون تمام کتاب نکاح و طلاق، مجازات است. استعمال لفظ در غیرما وضع له است.

ما پارسال که درس روایات فقهی برای خانمها داشتیم، سطح ۴ در دفتر تبلیغات، همین کتاب النکاح را بحث می کردیم. آن وقت گفتیم حالا آدم می فهمد که بزرگان ما، وحید بهبهانی چه می گوید. هر جمله ای که خواندیم، مجاز. یک باب را خواندیم. «اذا التقی الختانان وجب الغسل»^۱ حقیقت است یا مجاز است؟ گفتیم آقا حسن بن ابی عقیل عمانی می گوید این حقیقت است؛ لذا اگر چنانچه ختانان به هم ملحق بشود، این غسل واجب است. درست؟ بعد ما می گوییم نه، فقها فرمودند این مجاز است. این کنایه ای از عمل زناشویی است؛

منتها در روایات عمل زناشویی را نام نمی‌برند. حضرت فرمود اذا التقى الختانان، وجب الغسل، وجب الحد، وجب الفلان... این مجاز است.

اگر من حمل بر حقیقت کنم، معنایش صرف تماس است. بیایم یک مثالی از قرآن بزنیم. قرآن می‌گوید «من قبل ان تمسوهن» شافعی فتوایش این است که به صرف التقای زن و مرد که حاصل شد، وضو باطل می‌شود؛ چون تمسؤ را به معنای حقیقی حمل می‌کند. فقهای دیگر گفتند که این مجاز است. قرآن مؤدبانه صحبت می‌کند. در آن آیه شریفه که در سوره واقعه است. ببینید خداوند متعال می‌فرماید علمش محفوظ است. «لا یمسه الا المطهرون»^۱ شما مستمسک آیت‌الله‌العظمی آقای حکیم را نگاه کنید. می‌فرماید این مجاز است. این حقیقت است. یعنی لمس نباید کرد. مس به معنای لمس است. پس دست به قرآن نباید زد. یک روایت ضعیف‌السندهم داریم.

مولا احمد اردبیلی رحمه‌الله علیه متوفای ۹۹۳ در مجمع الفائده و البرهان و در زبده البیان، می‌گوید ما هیچ دلیلی نداریم که بی وضو دست زدن به قرآن حرام است. پس آیه قرآن را چه می‌گویی؟ می‌گوید لایمسه، حقیقت نیست. اکثر کلام العرب فراموش کردی، المجاز. این لایمسه یعنی به حقیقت قرآن نمی‌رسد الا المطهرون. مطهرون یعنی کسانی که اهل بیت هستند، پاکیزه هستند، آنها حقیقت قرآن دستشان است. شما هر لفظی را انگشت بگذارید، حقیقت و مجاز در آن است. لذا این همه می‌گویند اکثر کلام العرب الحقیقه. مرحوم مولا وحید می‌گوید وارد نکاح و طلاق مخصوصاً نشو؛ مگر اینکه مجاز و حقیقت مطول را خوب پخته باشی.

آقایان قدیم، متن خوانی ما زیاد بود. چون متن خواهی طلبه‌ها زیاد بود، ملا می‌شدند. ما الان همه متن‌ها را رها کردیم. استاد یک چیزی را از خارج گزارش می‌دهد و ما هم دلمان خوش است و ما را می‌پذیرند. کسی نمی‌گوید که به درد نمی‌خورد. می‌گوید خیلی هم خوب است! امروز جلو هم هستی. من همیشه می‌گویم. این کارهایی که بعداً می‌خواهیم انجام بدهیم، نصف این قدر را هم که می‌خوانیم، بس است. لازم نیست کله سحر بلند شویم و دق کنیم. لنگ ظهر هم اگر بلند شویم، خوب است. با نصف این می‌توانیم قاضی بشویم، با نصف این عقیدتی برویم، کارمند جاهای مختلف بشویم؛ ولی قدیم ملا، ملای کتابی، خواجه‌نصیر در آداب المتعلمین می‌گوید به حواشی هم نپرداز. علیکم بالمتون.

مراد از مشترک لفظی

بعد می‌گوییم مشترک لفظی، یعنی یک لفظ، چند تا معنا دارد. یک لفظ، چند تا معنا دارد، شما هر لفظی را انگشت بگذارید، برای چند معناست. مثال از قرآن «اهدنا الصراط المستقیم»^۱ آقا اهدنا، یعنی ایصال الی المطلوب یا اهدنا یعنی ارائه طریق. «انکحوا الایامی»^۲ یعنی عقد بخوانید یا یعنی عمل زناشویی؟ هر لفظی از کلمه نکاح، هدایت بگذارید، این مشترک لفظی می‌شود. آیا مشترک لفظی است یا نه، بعضی‌ها معتقدند که اینها مشترک معنوی است؛ چون مشترک معنوی، هزینه‌اش کمتر است. مؤنه اش کمتر است. مشترک لفظی باید برای تعیین هر معنا، هزینه پیدا کنیم.

۱. فاتحه، ۶.

۲. نور، ۳۲.

«عن ترغیبهن»^۱ الان مفسران ذیلش بحث دارند؛ عن ترغیبا فیهن یا عن ترغیبا عنهن. مشترک است. دو معنا دارد. شما نمی‌توانید در هر خطی که رد می‌شوید، مگر اینکه کلماتی حقیقت، مجاز، مشترک لفظی، مشترک معنوی و بعد از اضداد. امروز وراء را بحث می‌کردم. بیست دقیقه کلمه وراء را بحث می‌کردم که وراء از اضداد است یا وراء از ضد. یعنی دو معنای ضد یکدیگر هم هست. گاهی یک لغت در قرآن استعمال شده است و درست دو معنا. کدام یکی؟ «ثلاثة قروء» آیا حیض مراد است؟ عدۀ زن، سه تا حیض است که ابوحنیفه این را می‌گوید. تمام مفسرین حنفی هم همین را می‌گویند. زمخشری این را می‌گوید. ابن العماد قسطننتنی این را می‌گوید. آلوسی بغدادی در روح المعانی این را می‌گوید. همه این را می‌گویند. وحده زهیلی و دیگران یا نه، ثلاثة قروء یعنی الطهر؛ چون اقرئت المرأه یعنی طهر. اقرئت المرأه یعنی حاضه. کدام یکی؟ مشترک لفظی است و اضداد. باید تعیین کنیم.

آقایان چنان مباحث الفاظ پیچیده است و در فقه و آیات و روایات ملموس است که اصلاً آدم ما من خط و ما من کلمه الا و اینکه اینها... مترادف، آیا دو لفظ به یک معناست؟ ما امروز مثال زدیم. گفتیم شما ببینید در قرآن، اعطاء داریم، آناه داریم، خول داریم، نحل هم داریم، این کلمه در قرآن نیست: منح در قرآن نیست، هبا یهبو و هبوه در قرآن نیست. هفت تا. هفت کلمه بحث سر این است که ما می‌گوییم مترادف هستند؛ یعنی همه دو مفعولی و همه به معنای اعطاء است؛ اما ابوهلل عسکری و از همه قدیمی‌تر، حکیم ترمذی که معاصر امام جواد در ماوراء النهر بوده است. کتابی در باب فروق لغات نوشته است. او می‌گوید نه. ما به حاق لغات که نگاه می‌کنیم، لغات با هم فرق می‌کند. اینکه

شما می‌گویید دو تا لفظ به یک معناست، حاق لفظ نیست. این لباس لفظ است. لفظ وقتی در آیه و روایت قرار می‌گیرد، یک چیزهایی از خارج به او می‌چسبد. اینجاست که یک فرقه‌هایی به وجود می‌آید. حاق لفظ با هم فرقی ندارند. استعمالات بیرونی که قرار می‌گیرد، یک سری افتراقاتی ممکن است پیدا شود. آقایان شما، یک جمله و دو جمله اگر بخواهیم مثال بزنیم، کار را الان در حقیقت تمام نمی‌کند. صیغهٔ افعال را مثال بزنید، لاتفعل را مثال بزنید، تمام مباحثی که می‌خوانیم، آیا جملهٔ امر بعد از نهی آمده است، حقیقت است یا مجاز است؟ تمام اینها مباحث الفاظ است. هرچه مباحث الفاظ ما قوی‌تر باشد، استفاده‌های فقهی ما روان‌تر است. همان فرمایش مرحوم وحید بهبهانی است. بحث را خیلی در حقیقت طولانی کردیم و تا اندازه‌ای به مقصد رسیدیم. این بحث را با یک جلسه و دو جلسه نمی‌شود. برای شما یک تلنگری باشد که یک سرفصلی باز شود که خودتان سرفرصت، یک مدخل را بردارید و دنبال کنید. و صلی الله علی محمد و آله الطیبین.